

چند مفهوم قرآنی در چند تمثیل فارسی

داود عیدری

در این مختصر سعی بر آن است تا تمثیلهای قرآنی و کاربرد آن در ادبیات، اجمالاً مورد بحث و بررسی قرار گیرد. در آغاز و پیش از این که نمونه‌هایی از این گونه تمثیل را در زبان و ادبیات پارسی مورد بررسی قرار دهیم، لازم است سری به کتابهای فرهنگ بزینم و از لابلای آنها موضوع مورد بحث را پیش چشم آوریم.

فرهنگ معین ذیل ماده «تمثیل» چنین آورده است: «تمثیل: مثال آوردن، تشبیه کردن، مانند کردن چیزی به چیزی دیگر و الخ ... می باشد.»

در کتاب «نقد الشعر» از قدامتین جعفر (م. ۳۳۷هـ) آمده که تمثیل عبارت است از این که شاعر خواسته باشد به معنایی اشاره کند و سخنی بگوید که بر معنایی دیگر دلالت کند، اما آن معنای دیگر، سخن و مقصود و منظور اصلی وی را نشان دهد^(۱).

به هر حال نیازی نمی بینم که بیش از این به فرهنگها مراجعه شود، چراکه در این مختصر نمی گنجد. تنها بدین نکته

اشارتی می کنم که ابن رشیق قیروانی (م. ۴۵۶هـ) در کتاب «العمده» بحثی را در باب تفاوت استعاره، تمثیل و تشبیه طرح کرده است که با نظر شمس الدین محمد قیس رازی فرق دارد. شمس می گوید که تمثیل از جمله استعارات است، الا آنکه این نوع، استعاری است به طریق مثال؛ یعنی چون شاعر خواهد که به معنا اشارتی کند، لفظی چند که دلالت بر معنای دیگر کند، یاورد و آن را مثال معنای مقصود سازد^(۲).

بدین ترتیب تمثیل بهترین وسیله ای است که می توان براین عقلی و پیچیده را با آن تفهیم کرد و پرده از تندیس معانی غیر محسوس برداشت، و چندان بی راهه نرفته اند ادب ورزانی که برای تفهیم امری غیر محسوس از راه «تمثیل» به سمت جاده های پر رمز و راز شعر گام زده اند. زیرا همان طور که مسلم است، بسیاری از مردم، با فن تمثیل، آسان تر حقایق را درک می کنند، تا ارائه برهان و استدلال.

به هر روی پس از این که معنا و مفهوم تمثیل روشن شد و مثالی چند را از فرهنگها و پیشینیان فرهیخته بیان کردیم، نوبت به موازنه تشبیه و تمثیل می رسد و بحث پیرامون این مساله که آیا بین تشبیه و تمثیل تفاوتی، باز شناخته شده است یا خیر؟

تفاوت میان تشبیه و تمثیل

در لغت، چندان تفاوت محسوسی میان تشبیه و تمثیل ذکر نشده است، چراکه بین «شبهته» و «مثلة» فرقی قائل نشده اند^(۳)، اما در این میان علمای فن بلاغت میان تشبیه و تمثیل تفاوت قائلند.

عبدالقاهر جرجانی (م. ۴۷۱هـ) در اسرار البلاغه می گوید: «تشبیه عام است و تمثیل خاص؛ یعنی به راحتی می توان گفت که هر تمثیلی تشبیه هست، ولی هر تشبیهی تمثیل نیست و در حقیقت تمثیل نوعی از تشبیه می باشد. در واقع اگر شباهت میان دو چیز نیاز فراوانی به تاویل نداشته باشد، تشبیه و چنانچه نیاز به تاویل داشته باشد، تمثیل است.»^(۴)

گاهی اما این هردو چنان در هم آمیخته شده‌اند که جداکردنشان ناممکن است. مثلاً می‌گوییم که این برهان چون آفتاب است. در این جا برهان و دلیل به آفتاب مانند شده است و صد البته به تفسیر و تاویل نیازمند است. بنابراین ما در این جا هم با تشبیه و هم با تمثیل روبرویم، اما بسیاری از تشبیهات، تمثیل نیستند؛

وَقَدْ لَاحَ فِي الصُّبْحِ الثَّرِيَا لَمَنْ رَأَى
كَمُتَّقُوْدٍ مَلَأَحِيَةً حِيْنَ نُوْرًا^(۵)

این یک تشبیه است. درحالی که شعری که در ذیل می‌آید چون به تاویل نیاز دارد در عین تشبیه، تمثیل نیز هست:

فَالنَّارُ تَأْكُلُ نَفْسَهَا
إِنْ لَمْ تَجِدْ مَا تَأْكُلُهُ^(۶)

با تمام این احوال زمخشری (م. ۵۳۸ هـ) که خود کتابی در فن تشبیه، نگاشته است میان تشبیه و تمثیل تفاوتی قائل نیست و آنها را یکی می‌داند^(۷).

بافت تمثیل معمولاً با تار و پود اشیا، جمادات، درختان و حیوانات صورت می‌گیرد، یعنی در حقیقت ساختار کلی یک تمثیل ظاهراً دارای یک ساختمان حقیقی نیست، ولی در اندرون این چارچوب، معانی عالی و تعالیم نغز و پرمغزی نهفته است که شنونده را فایده‌تی می‌رساند و ذوق او را مسرت می‌بخشد، آن هم با لفظی اندک و کلماتی مختصر.

بگذارید برای این ادعا، دو برهان را اقامه کنیم. الشریسی (م. ۶۱۹ هـ) مثل را چنین تعریف کرده است: «المثل عبارة عن تعريف لاحقيقه له في الظاهر وقد ضمن باطنه الحكم الشافية»^(۸).

همچنین ابراهیم نظام (م. ۲۲۰ هـ) از پیشوایان معتزله بر آن است که در مثل چهار عنصر به هم آمیخته است که در سخنان دیگر وجود ندارد: ایجاز، معنای دقیق، حسن تشبیه و نیکویی کنایه.

و بدین سبب است که گفته‌اند، تمثیل بالاترین درجه بلاغت است، زیرا در تمثیل ایجاز رعایت می‌شود و به همین خاطر گوینده بهتر می‌تواند به مطلوب برسد. شاعران نیز این دقیقه را از ذهن و زبان خود دور نگه نداشته‌اند که با تمثیل به راحتی می‌توان دامنه‌تأثیر و نفوذ سخن را گسترش داد.

ضرب المثل‌های رایجی که تحت تأثیر آیات قرآن کریم ساخته شده‌اند:

■ ومن الماء كل شئ حى. (۳۱/۴۱)

□ آب آبادانی است^(۹).

■ الخبيثات للخبيثين. (۲۶/۲۴)

□ آب گرمابه پارکین را شاید.

■ كل من عليها فان (۲۶/۵۵)

□ آدمی را از مرگ چاره نیست. (ابوالفضل بیهقی)

■ يا بنى آدم لا يفتنكم الشيطان كما اخرج ابويكم من

الجنة. (۲۶/۷)

□ آدمی را به رسن دیو واپناه نیاید رفت. (مرزبان نامه)

■ يريدون ليطفوا نور الله باقواهمم والله متم نوره ولو كره

الكافرون. (۸/۶۱)

□ چراغی را که ایزد برفروزد

هر آن کس پف کند ریشه اش بسوزد

□ آن که بر شمع خدا آرد پفو

شمع کی سوزد بسوزد پوز او

(مولوی)

■ لا تبطلوا صدقاتكم بالمن والاذنى. (۲۶۲/۲)

□ دگر گر با کسی کردی نکویی

نباشد نیکویی گر بازگویی

بافت تمثیل معمولاً با تار و پود اشیا،

جمادات، درختان و حیوانات صورت می‌گیرد، یعنی در حقیقت ساختار کلی يك تمثیل ظاهراً دارای يك ساختمان حقیقی نیست، ولی در اندرون این چارچوب، معانی عالی و تعالیم نغز و پرمغزی نهفته است که شنونده را فایده‌تی می‌رساند و ذوق او را مسرت می‌بخشد، آن هم با لفظی اندک و کلماتی مختصر.

□ نکویی گر کنی منت منه زان

که باطل شد ز منت جود و احسان

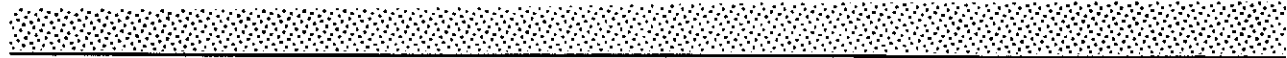
(ناصر خسرو)

■ لا يكلف الله نفساً الا وسعها. (۲۲۶/۲)

□ آنقدر بار کن که بگشدد نه آنقدر که بگشدد.

■ ولا يغتب بعضكم بعضاً ايود احدكم ان ياكل لحم اخيه

متأ. (۱۲/۴۹)



□ اطلبوا الارزاق من اسبابها
ادخلوا الابيات من ابوابها

(مولوی)

■ اذا اراد الله بقوم سوءاً فلا مرد له (۱۲/۱۳)

□ چون قضا آید طبیب ابله شود
و آن دوا در نفع هم گمراه شود

(مولوی)

□ خدا کشتی آن جا که خواهد برد
اگر ناخدا جامه برتن درد

(سعدی)

□ هر آنچه به غایت رسد، ناچار نهایت، مستغفب آن شود.

(مرزبان نامه)

■ ارض الله واسعاً . (۱۳/۳۹)

□ تو بکردی او بکردی مودعه
زان که ارض الله آمد واسعاً

(مولوی)

□ به هیچ بار مده خاطر و به هیچ دیار
که بر و بحر فراخ است و آدمی بسیار

(سعدی)

□ به هر دیار که در چشم خلق خوار شدی
سبک سفر کن از آن جا برو به جای دیگر

□ درخت اگر متحرك شدی زجای به جای
نه جوراره کشیدی و نه جفای تبر

□ سعديا حب وطن گرچه حدیثی است صحیح
نتوان مُرد بسختی که من اینجا زادم

(سعدی)

■ لعل الله يحدث بعد ذلك أمراً . (۱/۶۵)

□ سیب را چون به هوا اندازی تا به زمین بیاید، چندین
چرخ می زند.

□ از این ستون به آن ستون، فرج است.

□ هان مشو نومید چون واقف ندای از سر غیب
باشد اندر پرده بازیهای پنهان غم مخور

(حافظ)

■ لاتزروا وازرة ووزراخری . (۱۶۴/۶)

■ کل امرء بما کسبت رهینة . (۴۲/۷۴)

■ لاتجزی نفس عن نفس شیئاً . (۲۵/۲)

□ آن کس که لوای غیبت افراخته است

او از تن مردگان غذا ساخته است

■ انامرون الناس بالبر وتنسون انفسکم . (۴۱/۲)

□ واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می کنند
چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند

(حافظ)

□ ای فقیه اول نصیحت گوی نفس خویش را

□ طبیبی که خود باشدش زرد روی

از او داروی سرخ رویی مجوی

(سعدی)

□ پندم چه دهی نخست خود را

محکم کمری زبند، در بند

□ چون خود نکنی چنانکه گویی

پند تو بود دروغ و ترفند

(ناصر خسرو)

■ وَاَحْسِنُ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ . (۷۷/۲۸)

□ با آن که بدی کرد نکویی می کن

□ بدان را نیک دارید ای عزیزان

که خوبان خود عزیز و نیک روزند

(سعدی)

□ بدی را بدی سهل باشد جزا

اگر مردی، احسن الی من اسماء

(سعدی)

□ من بد کنم و تو بد مکافات دهی

پس فرق میان من و تو چیست بگو

(خیام)

□ اگر زلت نبودی کهتران را

عفو کردن نبودی مهتران را

(ویس ورامین)

□ خطای بندگان باید به هر حال

که تا پیدا شود عفو بزرگان

(جوهری هروی)

□ با بد و نیک وقت داد و ستد

نکنند هیچ نیک هرگز بد

(سنایی)

■ واتوا الیوت من ابوابها . (۱۸۶/۲)

□ مرا به گور تو نمی گذارند.

□ من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش

هرکسی آن درود عاقبت کار که کشت

(حافظ)

■ و عباد الرحمن الذين يمشون على الارض هونا. (۶۴/)

(۲۵)

□ از تواضع بزرگوار شوی

وز تکبر ذلیل و خوار شوی

(سنایی)

□ تواضع کن و هوشمندی گزین

نهد شاخ پرمیوه سر بر زمین

(سعدی)

□ خود بین، خدای بین نبود، خودپسند خداپسند نبود.

(جامع التمثیل)

به هر حال این بخشی کوتاه و اندکی از بسیار از اشعار

شاعران بود که تحت تاثیر آیات قرآن کریم سروده شده اند.

البته ادعای اینکه اشعار و مثلهای فوق و هزاران نمونه دیگر،

اقتباس مستقیم و بدون واسطه از قرآن باشد، نیاز به اثبات دارد،

اما اینکه گویندگان آن اشعار در فضایی زیست می کردند که قرآن

نقش موثری در پرورش آن داشته، آسان است (۱۰).

برخی از شاعران فارسی زبان، بویژه شاعران عارف،

تمثیل را در بیان نظریات خود بسیار به کار برده اند؛ مثلاً،

مولوی در همان آغاز مثنوی معنوی، به جای این که به شرح حال

انسانهایی وارسته پردازد و آرزوی آنها را برای رسیدن به

سرچشمه اصلی خود باز گوید، از زبان نی-نی ای که از نیستان

بریده شده- تمثیلی می آورد و چنین می گوید:

بشنو از نی چون حکایت می کند

کز جداییها شکایت می کند

کز نیستان تا مرا ببریده اند

از نفیرم مرد و زن نالیده اند

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق

تا بگویم شرح درد اشتیاق

هرکسی کو دور ماند از اصل خویش

باز جوید روزگار وصل خویش

در این جا «نی» حاکی از روح ماست؛ روحی که در قفس

این دنیا گرفتار آمده است.

همچنین است داستان طوطی و بازرگان که در آن طوطی

پس از رسیدن پیام، خود را به مُردن می زند و آنگاه از قفس

رهایی می یابد. نتیجه این تمثیل آن است که برای رسیدن و لایق

البته ادعای اینکه اشعار و مثلهای فوق و

هزاران نمونه دیگر، اقتباس مستقیم و بدون واسطه

از قرآن باشد، نیاز به اثبات دارد، اما اینکه گویندگان

آن اشعار در فضایی زیست می کردند که قرآن

نقش موثری در پرورش آن داشته، آسان است.

مولوی در همان آغاز مثنوی معنوی، به

جای این که به شرح حال انسانهایی وارسته

پردازد و آرزوی آنها را برای رسیدن به سرچشمه

اصلی خود باز گوید، از زبان نی-نی ای که از

نیستان بریده شده- تمثیلی می آورد.

بهشت شدن باید از پُلّهای شهوات و تمایلات مادی عبور کرد تا

به جلگه های سرسبز بهشت رسید.

پاورقیها:

۱- ابوالفرج قفلمتن جعفر، نقلشعر، چاپ بیروت، ص ۱۴۹.

۲- شمس الدین محمدبن قیس رازی، المعجم فی معایر الاشعار العجم، تصحیح مرحوم محمد فروزی، انتشارات دانشگاه تهران، ص ۳۶۹.

۳- ک. صالح جوهری، ج ۶، ص ۲۲۳۶.

۴- عبدالقاهر جرجانی، اسرارالبلاغه، چاپ مصر، ص ۱۹۰.

۵- شاعر در این بیت، ثریا خوشه پروین را توصیف می کند و معنای آن را نویسنده کتاب جامع الشعراء، این گونه آورده است: «به تحقیق که ظاهر شد در وقت صبح ستاره ثریا، همچنان که می بینی

مثل خوشه انگور، در وقتی که بیرون می آید شکوفه آن. همان طور که ملاحظه می شود، تشبیه ستارگانی که ثریا را تشکیل می دهند، به خوشه انگور، هیچ گونه تالیلی را بر نمی تابد.

تشبیهاتی که محتاج به تاول نیستند، در لیلیات فارسی، بیلاست، از جمله این بیت از بلخاطهر: رفیقان قدر یکدیگر بلیند

اجل سنگ است و آدم مثل شیشه

ظاهر تشبیه «اجل» به «سنگ» و همچنین تشبیه «آدم» به «شیشه» نیاز به تاول و تفسیر ندارد. ع آتش، خود را می خورد، اگر برای خوردن- سرزاندن- چیزی نیابد.

۷- جلاله زمشتری، فنالتشیه، چاپ اول، مصر، ص ۲۹.

۸- قُل، عبارت از معنایی است که در ظاهر، حقیقی نلفرد ولی متضمن معنی بلندی است.

۹- تمام ضرب المثلهای فارسی در این نوشتار اعم از شعر یا نثر، از کتاب امثال و حکم علی اکبر دهخداست.

۱۰- کمترین تاثیر قرآن در سرودن آن اشعار و آفرینش آن مثلها، القاه فرهنگ وحی در ضمیر ناخودآگاه گویندگان است. چه بسا شاعری بدون توجه و حضور ذهن، نسبت به آیه ای،

سخنی بگوید و در آن سخن متأثر از تعلیمی از تعالیم قرآن در سالهای پیش بوده است؛ یعنی ممکن است در هنگام ساختن شعر، توجهی به اینکه مفهوم و مضمون حاضر در ذهن او، یک

مفهوم قرآنی است، نداشته باشد و حال آنکه آن مفهوم قرآنی او را واطر به سرودن و در قلب ریختن شعری کرده است.

